

رابینسون کروزو؛ از خطی تا چاپی

مرتضی سیدی نژاد

زندگی و ماجراهای عجیب و حیرت آور رابینسون کروزو، ملاح یورکی اثر دنیل دفو از مشهورترین کتاب‌های جهان به شمار می‌رود که در طول تاریخ طرف توجه بسیاری از خوانندگان و مترجمان زبان‌های رایج از جمله فارسی بوده است. دنیل دفو نخستین داستانش را در آستانه شصت‌سالگی در ۱۷۱۹م نوشت. اقبال به کتاب، نویسنده را بر آن داشت دنباله آن را بنویسد که موفقیت آن لقب پدر رمان انگلیسی را برای او به ارمغان آورد.

پس از انتشار کتاب، خیلی زود، داستان‌هایی به تقلید از این اثر در انگلستان و اروپا ظاهر شد و جالب آنکه زودتر از اصل داستان به ایران رسید. یکی از این داستان‌های مشابه، خانواده سوئسی رابینسون نوشته یوهان دیوید ویس بود. این کشیش سوئسی داستانش را در ۱۸۱۲م. به زبان آلمانی و با الهام از داستان انگلیسی رابینسون کروزو نوشت و بارون مونتولیو ترجمه‌ای آزاد از آن در ۱۸۲۴م. برای کودکان فرانسوی به دست داد.^۱ احتمالاً همین متن فرانسه بود که به دست محمدحسن‌خان، مترجم مخصوص ناصرالدین‌شاه که بعدها به صنایع‌الدوله و اعتمادالسلطنه ملقب گردید، رسید و توسط او ترجمه شد. ترجمه محمدحسن‌خان از نخستین پاورقی‌های مطبوعاتی به حساب می‌آید که ابتدا به نام اخبار کشتی روبنسون در روزنامه مرآت‌السفر و مشکات‌الحضر منتشر شد. این روزنامه که از اول ربیع‌الاول ۱۲۸۸ق شروع به انتشار کرد به شرح سفر بیلاقی ناصرالدین‌شاه از جاجرود به البرز و مازندران می‌پرداخت و توقف‌های هر روز شاه را در اتراق‌گاه‌ها گزارش می‌داد. در هر شماره اگر جایی خالی می‌ماند، قسمتی از این داستان به چاپ می‌رسید. اما روزنامه مرآت‌السفر سیزده شماره بیشتر دوام نیاورد و به همین سبب پاورقی اخبار کشتی روبنسن ناتمام ماند؛ به این ترتیب بود که داستان، دوباره از اولین قسمت و این بار با عنوان داستان روبنسون سوئسی از شماره ۱۳۳ روزنامه ایران (پانزدهم رمضان ۱۲۸۹ق) منتشر شد و تا شماره ۲۴۹ (دوم صفر ۱۲۹۲ق) ادامه پیدا کرد.^۲

اما ۱۸۰ سال پس از انتشار داستان دفو سرانجام خلاصه‌ای از آن در ۱۳۱۱ق/۱۲۷۲ش

۳
روبنسون کروزو

ROBINSON CRUSOE



به فارسی درآمد. از این ترجمه، نسخه‌ای دست‌نویس در ۳۸ فصل و ۱۸۳ صفحه به خط شکسته نستعلیق در کتابخانه ملی موجود است که متأسفانه مقدمه‌ای ندارد؛ در موخره آن هم نام مشخصی از مترجم برده نشده و تنها به ذکر تاریخ پایان کتابت و نام کاتب — که شاید مترجم کتاب هم باشد — اکتفا شده است:

بر حسب امر مبارک بندگان حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد اسعد والا آقای شعاع السلطنه روحنا فداه در روز سه‌شنبه بیست و دوم شهر ربیع‌الاول ۱۳۱۱ به اتمام این نسخه سیاحت و قضایای روبنسون مشرف گردید. انا العبد الاحقر، محسن منشی.

این ترجمه چنان‌که از تاریخ کتابت آن پیداست، دو سال مانده به قتل ناصرالدین شاه به دستور پسر مظفرالدین میرزا یعنی فرزند شاه بعدی، انجام گرفته است و چنین آغازی دارد:

فصل اول در تولد روبنسون و ابتدای تحصیل علم او و مفارقت کردنش از انگلستان و گرفتاری او به طوفان دریا و نوکری او

من تولد شدم در شهر یورک در سنه ۱۶۳۲ که پدرم بعد از قطع و فصل شغل تجارت، آنجا را محل توقف و مسکن خود قرار داده بود، و مرا پدرم به طوری تربیت کرده بود که به غیر از نوکری و خدمتکاری لیاقت کار دیگر نداشتم. پدرم مصمم شد که مرا به تحصیل قوانین و قواعد وا دارد که بلکه از این علوم بهره‌یاب شوم؛ ولی من باطناً خیالات دیگر و تفکرات خارجی داشتم، از قبیل اینکه در دریاها سیر نمایم و سفرهای دور و دراز کرده، به بعضی قضا و قدر نایل باشم. چیزی هم پیدا نشد که مرا از این خیالات واهی و تفکرات بی‌معنی منصرف و پشیمان نماید؛ حتی اشک چشم پدرم که شب و روز می‌ریخت و نصایح مشفقانه او که ساعت به ساعت می‌داد، مرا حریص‌تر و جری‌تر می‌نمود به اجرای مافی‌الضمیر و پی‌روی نادانی و جنون خود. لابد اذیت و ایذاء زیاد کردند و به بعضی بدبختی‌ها و بدگذرانی‌ها گرفتارم ساختند. با وجود اینها من در خیال خودم مستقل و پایدار بودم و رفتار آنها را حقیر شمرده، مترصد وقت و متجسس فرصت بودم.

بالاخره چون یقینم شد که پدرم را نمی‌توانم رفیق راه نمایم یا اینکه راضی بکنم مقصود مرا به عمل آورد، چندین دفعه به فکر خلاصی خود اقدام. ممکن نشد تا اینکه موقعی پیدا شد که نتیجه خیال مرا بخشیده، از مملکت خود مفارقت کردم. من همین‌که رسیدم به شهر هول با یکی از رفقای خودم ملاقات کردم که می‌خواست به طرف لندن حرکت نماید. از کثرت شادی و فرح، پدر و مادر خود را فراموش کرده بدون استیذان و رضای آنها و ملاحظه تفقدات و عنایات الهی، روز اول ماه سپتامبر

سنه ۱۶۵۱ سوار کشتی شده، این بود بدترین روز از روزها و نحس‌ترین ساعتی در ساعات‌های عمر من...^۳

دومین ترجمه فارسی از کتاب دنیل دفو نسخه‌ای خطی در کتابخانه مجلس است. این نسخه در ۴۰۱ صفحه، ترجمه روان و کاملی از هر دو جلد این داستان به حساب می‌آید که نه تنها مصور است بلکه از اشعار فارسی و عربی هم در متن ترجمه، فراوان استفاده شده است. ترجمه را «عنایت‌الله ابن میرزا احمد رشتی طیب ملقب به امین الاطباء»، پسر حکیم‌باشی ناصرالدین‌شاه، در ۱۳۱۶ ق. که سه سال از سلطنت مظفرالدین شاه گذشته است، انجام داده و آن را به میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان که در زمان ترجمه، صدراعظم مظفرالدین شاه بوده تقدیم کرده است.

پسر امین الاطبا نیز راه پدر می‌رفته و به تحصیل طب اشتغال داشته است. شاید به همین خاطر، در مقدمه مفصلی که بر کتاب «ترجمه شرح احوال رُبنسن کروز که مُسیو امیل زولا یکی از منشیان معروف فرانسوی از انگلیسی او را به فرانسه ترجمه نموده است» نوشته، ضمن اشاره به معلومات طبی خود، علت اقدام به این ترجمه را چنین بیان می‌کند:

بالجمله در اثنای تحصیل و مطالعه، شب و روز آینه خاطر به غبارِ کدورتِ کسالت و خستگی آلوده بود؛ خواست آن غبار کسالت را به خرقة تفتنی از آینه خاطر بزداید و به دست تلطفی آن گردِ کدورت را از چهره شاهدِ آمال پاک نماید؛ که نه به بذری که به زحمت کاشته‌ام، آسیبی وارد آید و نه اهریمنِ غفلت و نادانی به رویم چهره ملاطفت گشاید. در خلال صورت‌بندی این خیال کتابی به زبان فرانسه از رمان به چنگ حقیر افتاد که متضمن بر حکایات شیرین و خوش بود و مشتمل بر قضایای بدیعه و دلکش، که شخص انسانی را در هر رتبه از مراتب از قدرت کامله یزدانی و از طرز امور معیشت و زندگانی آگاه می‌سازد... علی هذا در ترجمه این کتاب از زبان فرانسه به فارسی اقدام نمود در سال هزار و سیصد و شانزده هجری در شهر رجب‌المرجّب مطابق با هزار و هشتصد و نودوهشت میلادی صورت اختتام پذیرفت و بالله التوفیق و علیه التکلان.

داستان در این نسخه چنین آغاز می‌شود:

شرح قسمت اولِ حالات و قضایای رُبنسن کروز و مسافرت او

تولد من در سال هزار و ششصد و سی و دو میلادی مطابق با هزار و پنجاه هجری قمری در شهر یورک یکی از شهرهای انگلیس است در طرف مشرق و الان ششصد هزار سکنه دارد؛ ولی پدرم اصلاً از اهل این بلد نبوده، مسقط الرأسش در برم (برم) یکی از بنادر و شهرهای بزرگ دولت آلمان است واقع در ساحل رود وِزر که به دریای شمال می‌ریزد) و مسکنش مدتی در شهر حول بود (حول یکی از شهرهای انگلیس

است نزدیک به شهر یورک و واقع در ساحل رود اوز که به دریای شمال می‌ریزد) و در آن شهر به تجارت اشتغال داشت. از این شغل مال بسیار اندوخت و نفع کثیر برد. بعد از جمع آوری مال بسیار، ترک دادوستد کرده و به جانب شهر یورک شد و آن شهر را برای اقامت خود انتخاب کرد. پس از چندی مادرم را که رُبِنسن نام داشت و از طبایفه خواتین خیلی محترم و نجیب بود، به حکم تقدیر، به حباله نکاح خود درآورد. از این جهت مرا از اول «رُبِنسن کروت زنار» می‌نامیدند؛ چون در مملکت انگلستان برای سهولت اسامی، تغییر و تخفیف الفاظ تصغیر بسیار معمول است، این است که اندک‌اندک «رِبِنسن کروز» نامیدند و به همین اسم مشهور و معروف شدم و اسمی دیگر ندارم.

از آن پدر و مادر دو برادر از خود بزرگ تر داشتم ... چون من اولاد سیم این خانواده و در این طایفه منحصر به فرد بودم، به جهت خاطر خواهی و همراهی با خیال من، چندان مبالغه و اصرار در تحصیل علم و کمال و آموختن حرفه و صنعت نداشتند. به این سبب علمی نیاموختم ولی در پیش خود خیالات بلند داشتم و بذر کارهای بزرگ در مزرعه دماغ می‌کاشتم؛ اما نتیجه آن به نظر نمی‌آمد الا به فراهم آوردن اسباب سفر طولانی و گسستن آن قید وقوف که در پایم از اطاعت پدر و مادر بود؛ و اما پدرم از کبر سن و کثرت تجربه‌ای که داشت خیالم را اندکی فهمیده و آنی فارغ نمی‌گذاشت و به تحصیل بعضی علوم مرا مشغول می‌داشت و کتابت و حکایت به طرز مخصوص برای من می‌گفت و گاهی به مدارس که نزدیک خانه بود محض تشویق من برای تحصیل به آن مدارس می‌فرستاد و طرز قانون دانی و آداب و رسوم انسانیت به من تعلیم می‌داد و از آن خیالاتی که می‌دانست در سر دارم و از خامی در تنور خاطر می‌پزم به لطایف الحیل می‌خواست آن سودا را از سرم بیرون نماید و آتشی که در درون خاطر دارم به حُسن تدبیر با آب سرد حکایات دلپذیر خاموش کند ولی اصلاً نصایح مشفقانه‌اش در من اثر نمی‌کرد و پند پدران‌اش در قلب من فایده نمی‌بخشید و تمام خیال من شبانه‌روز صرف مسافرت دریا بود و جمیع مواعظ پدرم را کَصْرِیرِ البَابِ و صَفِیرِ الذُّبَابِ می‌انگاشتم و پای از دایره مصابرت پدر و مادر و مسافرت خود بیرون نمی‌گذاشتم. هر قدر نصایح و مواعظ مهرانگیز ملاحظت آمیز پدرم در انصراف خاطر من از مسافرت بیشتر می‌شد، اشتعال نایره خیالم شدیدتر می‌گردید و ثبات قدمم را در اجرای آن خیالی که در خاطر داشتم، مصداقِ اَلْاِنْسَانِ حَرِیصٌ عَلٰی مَا مَنَعَ مُحَكَّمٌ تَرَمِّیْ دِیْمٌ، چنانکه از نصایح دلپذیر پدرم سیر و از مبالغه‌اش در منع خیالم دلگیر شده بودم.

نصیحت‌گوی عاشق را بگو ای عاقل دانا

که حال غرقه در دریا چه داند خفته بر ساحل

سومین ترجمه قاجاری که از رایینسون کروزو در دست است به صورت پاورقی در روزنامه خلاصه الحوادث به چاپ رسید. این ترجمه بدون ذکر نام مترجم از شماره ۸۳۱ (دوم ربیع الاول ۱۳۲۰ق) آغاز شد و تا شماره ۹۰۱ (جمادی الثانی ۱۳۲۰ق) ادامه پیدا کرد. مقدمه و آغاز داستان در این ترجمه چنین است:

انسان راحت طلب است و نادر افتد که در عالم استغنا زیر بار زحمت رود و تن به کار دهد اما وقت احتیاج به دست و پا می افتد و با کلید فکر، درهای بسته را می گشاید و برای رفع حاجت، خرق عادت می نماید و مصداق این مقال حال رُبَن سن کروز می باشد که باد و طوفان یا قضای آسمان او را به جاهای خالی از آبادی می اندازد و از وسایل زندگانی محروم می سازد و آن مرد هوشمند با خیال بلند در عالم بیچارگی به چاره کار می پردازد و اسباب معاش ترتیب می دهد که دستورالعمل بسیاری از مردم کوتاه نظر است و برای وسعت بعضی ذهن ها نیک مفید و با ثمر؛ لهذا ذیل این ورقه را به سرگذشت آن مدبر کاردان می آرئیم و بر فایده خلاصه الحوادث چیزی می افزائیم و آن داستان این است:

سرگذشت رُبَن سن کروز

تولد من در شهر یورک که یکی از شهرهای انگلیس است به وقوع پیوست. پدرم از اهل برم و اوایل عمر در حول تجارت داشت. بعد از آنکه فی الجمله ثروتی از تجارت تحصیل نمود در شهر یورک مادرم را که از طایفه رُبَن سن و از خانواده قدیم و نجیبی بود، مزاجت نمود. به آن واسطه مرا رُبَن سن کونریه نو نامیدند ولی به واسطه اختصار کلامی که معمول انگلیسان است کروز می نامیدند و می نوشتند. من سیم پسر این خانواده بودم و تحصیل هیچ گونه حرفه و صنعتی ننموده و همواره در سر خیال جهان گردی و دریانوردی داشتم. پدرم قصد داشت که مرا در سلک کشیشان برقرار بدارد اما من چیزی جز مسافرت به دریا در خیال نداشتم. این خیال من معلوم می ساخت که مرا بلیه در پی و عواقب ناسازگاری در عقب است...

همه این ترجمه های قاجاری از داستان دفو قبل از مشروطه انجام گرفت اما ترجمه بعدی که قدیمی ترین چاپ سربی این داستان محسوب می شود اگرچه به قلم مجتهدی مشروطه خواه است، برای انتشار آن باید تا اواخر دوران پهلوی اول صبر کنیم. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی از کتاب دفو، ترجمه ای مختصر در ۴۹ صفحه از زبان انگلیسی است که شرکت مطبوعات در ۱۳۱۷ش آن را منتشر کرده است.

فخرداعی که در جوانی و در حال وهوای آزادی خواهی عصر مشروطیت به امر استادش ملاکاظم خراسانی به نجف رفته بود، پس از چندی راهی هند شد. او پس از هشت سال که

در یکی از کالج‌های انگلیسی هندوستان به تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بود، در اواخر جنگ اول جهانی به وطن بازگشت و در وزارت فرهنگ استخدام شد. ترجمه کتاب دفو را در همین زمان و بنا به دستور علی‌اصغر حکمت، وزیر وقت معارف، انجام داد. از جمله ترجمه‌های فخرداعی باید از این کتاب‌ها نام برد: تمدن اسلام و عرب تألیف گوستاو لوبون، تاریخ عرب و اسلام از امیرعلی هندی، تاریخ ایران نوشته پرسی سایکس، شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، تاریخ علم کلام، ادبیات منظوم ایران، سوانح مولوی و مجموعه مقالات، هر پنج کتاب از شبلی نعمان، آمریکا از نظر یک محقق یونانی، فلسفه اجتماع از والتر لپمن، لهیب سوزان از جان استاین بک و توپ‌های ناوارون از ایستر مک‌لین. ترجمه فخر داعی از داستان دفو چنین آغازی دارد:

عزیمت روبن سون کروزو به طرف دریا

من در سال ۱۶۳۲ در شهر یورک از خانواده‌ای نیک و شایسته به دنیا آمده و از بدایت سن و ایام کودکی شوق زیادی به سفر دریا داشتم ولی پدرم که مردی دوران‌دیش و کارآزموده و پخته بود مرا همیشه از این خیال باز می‌داشت و التماس می‌کرد که پیرامون این خیال نگردم، من هم بعد از چندی تصمیم گرفتم که در اطراف این موضوع بیشتر فکر نکنم و در حقیقت خودم را از این خیال منصرف ساختم؛ لیکن یک روز اتفاق افتاد در شهر هول به یکی از رفقا برخوردم که با کشتی پدرش عازم سفر بود. این رفیق بعد از تعارف و احوال‌پرسی خواهش نمود که با او در این سفر موافقت کرده، همراه باشم. من بدون اینکه در این باب به پدرم مراجعه کرده از او استمراجی کنم یا از خدا برکت و کمکی در این کار بخواهم، حتی بدون تأمل و فکر در عاقبت این امر، خواهش رفیقم را پذیرفته با او روانه شدم و بالاخره داخل کشتی گردیدم...

از این چاپ سربی رابینسون کروزو تا روزگار ما، خلاصه و بازنویسی‌های متعددی از داستان منتشر شده است، اما در این میان باید از چهار ترجمه کامل این کتاب یاد کرد:

- روبنسون کروزوئه به ترجمه بهرام فره‌وشی، نشر آتشکده ۱۳۳۵.
- رابینسون کروزوئه به ترجمه محمود مصاحب، نشر گلشایی ۱۳۴۳.
- روبنسون کروزوئه، مرد شکست‌ناپذیر به ترجمه حبیب شنوقی، نشر گوتبرگ ۱۳۴۸.
- رابینسون کروزو، جلد اول داستان به ترجمه مرجان رضایی، نشر مرکز ۱۳۹۰.

پی‌نوشت:

- ۱- رضا سیدحسینی و دیگران: فرهنگ آثار، انتشارات سروش ۱۳۸۰، ج ۳ ص ۲۴۱۷.
- ۲- ترجمه اعتمادالسلطنه از این داستان به صورت پاورقی باقی ماند و برخلاف رسم معمول، کتابی از آن

منتشر نشد. در روزگار ما این داستان به خاطر مجموعه پویانمایی که تولید استودیوی ژاپنی «نیپون انیمیشن» بود و از تلویزیون با عنوان خانواده دکتر ارنست پخش شد، شهرت پیدا کرد. چندین ترجمه فارسی از این داستان وجود دارد، از جمله: علی محمد فره وشی: رُبِنَس سونیس، نشر آتشدکه ۱۳۳۷؛ محمدرضا جعفری: ماجرای خانواده رابینسون، کتاب‌های طلایی امیرکبیر ۱۳۵۰؛ علی فاطمیان: خانواده رابینسون سوئسی، نشر چشم انداز ۱۳۷۷؛ پروین ادیب: خانواده رابینسون، نشر کتاب پارسه ۱۳۹۳.

۳- نسخه‌ای بی تاریخ و به چاپ سنگی از این ترجمه در کتابخانه آیت‌الله بروجردی و موزه ملک وجود دارد که با تغییرات اندک در بعضی واژه‌ها همراه و به جای موخره نسخه خطی، این بند جایگزین شده است: «تمام شد کتاب سیاحت‌نامه روبنسون که جناب دکتر میرزا محمد علیخان مدیر مدرسه شریفه ثریا از فرانسه به فارسی ترجمه نموده بود و چون حکایات شیرین و دلپذیر داشت و هم خالی از نفع معنوی نبود لهذا این بنده به طبع و انتشارش اقدام نمود. الاقل محمود ابروانی. در مطبعه عالیجاه آقا علی اصغر طبع شد (راقمه احمد).»

از میرزا محمد علیخان اطلاعی به دست نیاوردم اما محمود ابروانی در تبریز کتابفروشی داشته و مطبعه آقا علی اصغر هم از ۱۳۱۰ق در تبریز دایر بوده است. (بر اساس یافته‌های فرید مرادی در کتاب تاریخ چاپ و نشر کتاب فارسی، خانه کتاب ۱۳۹۴)